مجله فکاهی

مُلانصرالدین

۴۵ سال چهارم
شماره نهم



مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین
www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و اینديزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.







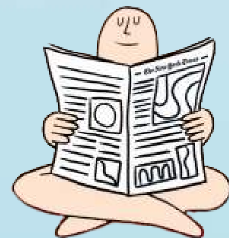
















دو کلوم حرف چیز

شلغم آقا- جناب مستطاب سردبیر



مدتیه که مغزم کلا گیر پاژ کرده. البته این گیرپاژ، مال امروز و دیروز نیست. من معمولا مغزم گیرپاژه. اما الان چه فرقی کرده؟ آهان!

فرقش اینه که قبلش، فقط مغز من گیرپاژ می‌کرد، اما مدتیه، همه چی کلهم اجمعین گیرپاژه!

چطور؟

ها..!

کلی دهات می‌شناسم که مردمش برای آوردن آب، کیلومترها باید می‌رفتن، حالا سیل اومده کل روستا رو شسته، ورداشته برده!

جناب آقای سیل محترم! آخه مگه ما با هم شوخی دستی هم داشتیم؟ این همه روستا هست که اقلا راست چهار تا کف آب، توو چاله چولهاش پیدا می‌شد. اگه اون جا جاری می‌شدی، می‌گفتیم جهندم و ضرر! بلاخره، یه اتفاقی افتاده و این چهارتا چاله چواله، تبدیل شده به یک سیل، به چه عظمتی!

این روستاهایی که رفتی، شستی بردی، اصلا هیچ وقت آب برای خوردن نداشتن. مسخره‌بازی در آوردی؟

هیچی دیگه! از این پس منتظر طوفان شن از طرف رشت به سوی انزلی باشین!

اگه امرداد ماه هم ابودان برف اومد، از حالا فکر کاپشن و چتر باشین. همه چی ریخته گِل هم..!

کلا طبیعت افتاده به شوخی دستی با ما... یا این که ما افتادیم به شوخی دستی با طبیعت؟ کدومش درسته؟ والله نمی‌دونم!

البته دومی هم پر بی‌راه نیست. ما خیلی وخته، افتادیم به شوخی دستی با طبیعت. می‌فرمایین چطور؟

بی‌ناموسا...با لایهٔ اوزون چی کار دارین؟ سوراخش کردین...ایییییین هوا..! خوبه با شوما هم از این جور شوخی بی‌تربیتی بکنن؟ بدبخت فلک زده، چند تا سوراخ پیدا کرده که از توش جت و طیاره رد می‌شن. مگه دروازه....لااله الا الله!

نه خیر! همون دویمی درسته! شوخی دستی، اولش از طرف ما شروع شده... آخه آدم نسناس، بمب اتمی وسط دریا آزمایش می‌کنی که چطو بشه؟ این همه بمب و موشک به در و دیوار طبیعت می‌زنی که چطو بشه؟ مگه مرض داری؟

روی هم رفته و نرفته، من کم‌کم دارم حق رو به طبیعت می‌دم. راستش چیزی که عوض داره، گله نداره! این همه دکترا دارن می‌گن گوشت گاو نخورین، برا سلامتی خوب نیست، اما هی گاو پرورش بدین و هی جمعیتشون رو زیاد کنین تا این شکم نیم متری بشه، دو متری... هم دارین می‌خورین و کپه‌تون رو می‌ذارین زمین و با رحمت ایزدی می‌رین رد کارتون، هم این گاوهای ناجنس، فت و فت بادهای گوارای خودسون رو روانهٔ جو زمین می‌کنن و اون لایهٔ اوزنِ ننه مرده که جر و واجر شده...

ببین کارادو!

بعد همتون ناراحت که این چه بازیه که طبیعت سر ما در می‌آره؟ شوخی رو اول کی شروع کرد؟

شوما آدم دو پا، اول از همه شوخی رو شروع کردی. حالیته!؟

شوما..!

حالا چند درجه به حرارات زمین اضافه کردین. هی گاز سمی روانهٔ خشکی و آسمون و دریا می‌کنین. اون مرجان‌های خوشگل، از دست شوما دارن منقرض می‌شن. کلی حیوون و گیاه، داره ریشه‌اش می‌خشکه. چرا؟ واسه خاطر کارهای شوما..!

حالا شاید اگه شوما، شوخی‌هاتون رو با طبیعت تموم می‌کردین، کم‌کم طبیعت هم از خر شیطون پایین می‌اومد، اما خداییش، شما هم عمرا از خر شیطون پایین بیایین. همه‌اش دنبال این هستین که طبیعت کوتاه بیاد.

نه خیر! طبیعت و محیط زیست، فقط یک پیام برای شوماها، جونورهای دو پا دارن: «بچرخ تا بچرخیم!»





رستم: ما تسهیلات می‌دهیم، بانک‌ها نمی‌پردازند

وزیر راه و شهرسازی اعلام کرد: ما در هیات دولت، تسهیلات برای ساخت مسکن داده‌ایم، اما بانک‌ها نمی‌پردازند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، رستم قاسمی، حین گفتن این خبر، کاغذ مچاله شده‌ای را نشان داد و در حالی که آن را صاف می‌کرد، گفت: «ببینین این جا ما نوشتیم، می‌باس پول برای ساخت مسکن بدین، اما نالوطی‌ها مچاله کردن، انداختن سطل آشغال... به نظر شما این درستشه؟»

جمعیت دست جمعی گفت: «نع والله..!»

خبرنگار ما به سببِ این که همزمان در اسنپ موتوری هم کار می‌کند (به خدا وسعمون نمی‌رسه حقوقش رو بدیم، می‌گین چی کار کنیم؟) زودی خودش را رساند، به بانک و از رئیس بانک که داشت هورت چایی می‌خورد، پرسید: « داداش، واسه چی تسهیلات آق رستم رو نمی‌دی، ملت برن خونه بسازن؟»

رئیس بانک یه هورت دیگه چایی خورد و پس از نگاهی عمیق گفت: «برو بچه رد کارت، می‌دم این جا خشتکت رو جر بدن. رستم اگه پول داشت، خودش نبود با یه دست اسلحه..!»

خبرنگار ما برای حفاظت از خشتکش سرش رو انداخت پایین و داشت می‌رفت که رئیس بانک پشت سرش داد زد که «برو بشش بگو! اول می‌باس برای تسهیلات حساب باز کنی و مرحلهٔ دو باید توش پول بریزی. کسی که وزیر مملکت شده، می‌باس اینو بدونه!»



گفتگوهای برجام از ته گرفته شد

شرکت‌کنندگان مذاکرات برجام تاکید کردند که این گفتگوها را از ته خواهند گرفت.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، یکی از شرکت کنندگان این نشست که نامش را سه بار گفت، اما خبرنگار ما بی‌اعصاب، سرش داد کشید که چه خبرته، خو فهمیدیم. حالا که اینقذه اصرار می‌کنی اسمت رو نمی‌گم. خوبت شد!؟ همون شرکت‌کنندهه اعلام کرد: «ما تا حالا صد بار این مذاکرات را از سر گرفتیم، اما به هیچ نتیجه‌ای نرسیده. به همین جهت، تصمیم گرفتیم این بار از ته بگیریم تا اگه باز هم به نتیجه نرسید، دلمون نسوزه.»

خبرنگار ما به او گفت: «خو لاشی، اومدیمو و نتیجه داد، می‌خوای چه خاکی سرت بریزی، ور داشتی مذاکرات بدبخت رو از ته گرفتی، مایهٔ آبروریزی؟» (این دفعه اومد تحریریه می‌دم فلفل دهنش بریزن. خیلی بددهنه!)

شرکت‌کنندهه در این باره گفت: «اصلا دلمون می‌خواد از ته بگیریم. تو اصلا چی کاره حسنی؟ ایش..!»



سرعت صد برابری اتصال اینترنت به سایت بهشت زهرا

دولت در صدد آن است که سرعت اینترنت را به صد مگابیت بر ثانیه برساند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، یکی از مسیولان اینترنت و اینا، قول داد که «سرعت رسیدن به سایت‌های برو بچ خودمون رو به صد مگابیت در ثانیه می‌رسانیم.»

او در پاسخ به پرسش خبرنگار ما در این باره که آیا این سرعت شامل همهٔ سایت‌ها می‌شود، پاسخ داد: «نع!»

خبرنگار ما گفت: «نع و نعناع! بنال ببینیم قراره چه بلای دیگه‌ای سرمون بیارین؟»

این مسیول پاسخ داد: «شما با سرعت صد مگابیت بر ثانیه می‌توانید به سایت بهشت زهرا وصل بشین.... واقعا معرکه نیست؟»

خبرنگار ما گفت: «مرد حسابی هر چی سایت درست حسابیه بستین، حالا بکنش صد مگابیت بر نیم ثانیه، چه فرقی به حال و روز خودمون داره؟»

مسیول مربوطه جواب داد: «حتی به سایت‌های خارجی هم خیلی سریع می‌توانید وصل شوید. حالا نه دیگه بر ثانیه، اما دیگه بر ساعت را می‌تونید حساب کنید!»



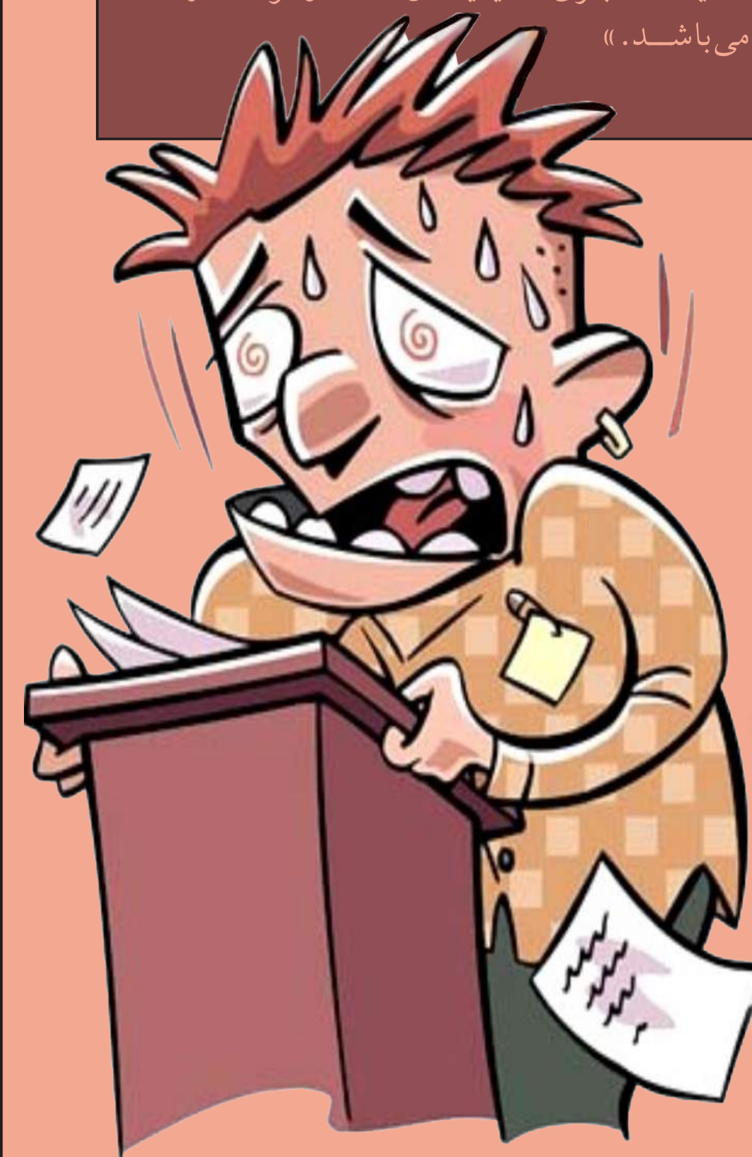
دروغ نیست، کذب است!

مرکز ملی فضای مجازی اعلام کرد: رفع فیلتر تلگرام کذب است، دروغ نیست.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، مسیول مرکز ملی فضای مجازی که دکمه پیرهنش رو تا ناقش بسته بود، گفت: «ادعاهای مطروحه، فی مابین فضای مجازی، این که تلگرام را رفع فیلتر نموده‌ایم، کذب است و هیچ پایهٔ صحتی در بر ندارد.»

خبرنگار ما پرسید: « خو بگو دروغ است، کذب است، دیگه چیه؟»

یاروه جواب داد: «ما چون دروغ را جزو ادوات کارمان می‌دانیم، از این لفظ استفاده نمی‌کنیم و فقط از لفظ کذب استفاده می‌کنیم. فی أی حالٍ، هرگونه شایعه دربارهٔ رفع فیلتر، بی‌اساس است. فقط اگر دربارهٔ افزایش فیلتر و بستن سایت‌ها خبری شنیدید، آن حتما و موکدا درست می‌باشد.»





گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد



دکتـر الاغ خرنـژاد، دسـتمایه‌ای اسـت کـه لحـن انتقـادی بسـیار تلخـی دارد. از یـک سـو، نگاهـی گزنـده، بـه «ملایـان مکتـب نرفتـه‌ای» دارد کـه در کسـوت کارشـناس حوزه‌هـای مختلـف، در هـر زمینـه‌ای اظهارنظـر می‌کننـد و رادیـو و تلویزیـون را پـر کرده‌انـد و از سـوی دیگـر «اشـرف مخلوقـات بـودن» انسـان را بـه سـخره می‌گیـرد. انسـانی کـه بازیچـهٔ افـکار و عقایـد مختلـف اسـت و بـه راحتـی فریـب می‌خـورد. دکتـر الاغ خرنـژاد، موجـود فرزانـه و متفکـری اسـت کـه تنهـا گناهـش الاغ بـودن اسـت. هرچنـد بهتـر از خیلـی از آدم‌هـا می‌فهمـد.

– سلام آقای دکتر، امروز باز بخت با ما یار بود که خدمت شما استاد عزیز...

• اینقده زبون نریز! بگو چی کار داری؟

– شما هم هی تو ذوق من می‌زنین...

• همین که با من خر اومدی مصاحبه می‌کنی، ذوقت معلومه! این همه کارشناس مسائل استراتژیک، صدا و سیما داره، چرا نمی‌ری سراغ اون‌ها... تا برات بگن: در پی... به دنبال..! خخخخخخخ!

– خب استاد! خندهٔ شما، جواب منه! استاد فهمیدین که آمریکایی‌ها تونستن جای اختفای ایمن الظواهری را پیدا کنن و... ترا خدا استاد فوشم ندین! این قیافه که به خودتون گرفتین، معلومه قراره جوابم چی باشه...

• گفتی محل اختفاش را «آمریکایی‌ها» پیدا کردن؟

– من غلط کردم! هر چی شما بگین همون درسته..!

• ببین! با زبون خوش؛ توو پاکستان و افغانستان، اگه پول بدی، شرت نخست وزیر پاکستان و رهبر طالبان را از روز روشن از پاشون در می‌آرن، با صلات و صوات برات می‌آرن. می‌فهمی!

– بعله!

• هان باریکلا..! حالا می‌خوای بگی کشتنش دیگه... چه چیز مهمی توو این خبر هست؟

– یعنی اصلا مهم نیست؟ ایمن الظواهری بزرگ؟

• همچی بزرگ نبود. قدش از پشت یه خر، دو وجب بلندتر بود.

– نه بنده از عظمت جایگاهش براتون گفتم...

• این بابا! یه بار برای داعش پیام فرستاد و گفت: شما در سوریه فعالیت کن و القاعده در عراق... همین ابوبکر بغدادی که همین جوری نفله شد، لنگش رو بلند کرد و قارتی براش...

– بعله استاد! لطفا از این اصطلاحات حساسیت برانگیز استفاده نفرمایین.

• تو به گوزیدن حساسیت داری؟

– نه خیر استاد! این‌ها باید چاپ بشه.

• ببینم وجودش را داری، مطلب منو کم و زیاد کنی؟

– استاد، این طور که شما می‌فرمایین، یعنی این که ایمن الظواهری آدم آمریکایی‌ها بوده...

• آمریکایی‌ها مثل انگلیسی‌ها آدم ندارن.

– پس چی‌چی دارن؟

• از دموکراسی، یه جور پدرسوختگی درست کردن و بعد هی روی طناب سیاست‌هاشون می‌رقصن. آدم یهو متوجه می‌شه و می‌بینه که داره فعالیت ضد آمریکایی می‌کنه و آمریکا می‌گه به به!

– عجب حکایتی!

• حکایت اشغال عراق و افغانستان و حمایت ضمنی ایران، برات کافیه؟ یا باز حکایت می‌خوای؟

– نه! نه! دیگه فهمیدم! پس، ایمن الظواهری...

• همون جا بود و آمریکایی‌ها با کمک عمالشون با کارت‌هاش بازی می‌کردن. این آقا توالت هم می‌رفت، آمریکا هم جاش رو می‌دونست، هم صدای باد شکمش را ضبط می‌کرد. نگفتم گوز تا بتونی چاپ کنی!

– بعله..! خیلی ممنون که رعایت می‌کنین... پس چرا اومده بود کابل؟

• خودت خسته نمی‌شی که بعد از عمری کار سیاسی و تلاش برای ایجاد مدینهٔ فاضله، متوجه می‌شی که وسط یه مشت زامبی نشستی که واسه خاطر دوزار حاضرن سیراب شیردونت رو در بیارن؟ بلاخره، از کوه سرازیر می‌شی و می‌ری توو یه خونه، دراز به دراز رو به قبله می‌خوابی و منتظر مرگت می‌شی.

– آخی..! طفلکی!

• باز پیشی ملوس دیدی؟

– پیشی ملوس چیه استاد!؟ گناه داره..!

• این گناه داره؟ می دونی چقذه خاطره از عشق توو اون موی سپیده؟

– اون که بعله!

• حالا هم شده بود بوقلمون عید شکرگذاری... گذاشته بودنش توو یخچال تا وقت پختنش برسه!

– و وقت پختنش..؟

• دم انتخابات میان دوره‌ای کنگره است. این پیرمرد آلزایمری که زده ریده توو اقتصاد و سیاست آمریکا، این وقت‌ها راهی نداره جز این که نسخهٔ نخ نمای اوباما و ترامپ را رونمایی کنه. برعکس اون وقت‌ها هم، نه بمب خبری شد و نه چیز دیگه! واسه خاطر همین رفتن سراغ بمبی که الظواهری رو کشت.

– خود بمب، از مقتول مهمتر شد.

• پس فکر کردی واسه چی؟ پیامی بود برای رهبران احمق عرب که ابله! اگه می‌خوای دشمنت را بکشی نمی‌خواد اره برقی ببری وسط کنسولگری کشورت توو استانبول، کلی کثافتکاری و آبروریزی راه بندازی. بیا از این خمپاره‌ها از ما بخر... سوار یه پهپاد ناقابل برفس سراغش، بعد هم اگه خواستی مثل ما شلوغش کن، نخواستی بگو؛ کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!

– استاد بسیار از فرمایش‌های شما لذت وافر بردم و امیدوارم خوانندگان عزیز هم لذت برده باشن. همین جا این گفتگو رو به پایان می‌رسونیم. روز و روزگار بر شما خوش!





گپ و گفت



– شنیدی می‌خوان یارانهٔ دارو رو اصلاح کنن؟
• یارانه دیگه چنه؟
– یعنی سوبسید..!
• سوبسید دیگه چنه؟
– آی بمیری! یعنی شتیل...
• ها فهمیدم... باقیش رو بگو!
– خو می‌خوان اصلاحش کنن!
• بیا بازم سلمونی! این سلمونیا خوب کارشون گرفته. نرفتیم سلمونی بشیم.
– چه ربطی به سلمونی داره؟ اصلاح، یعنی درستش کنن.
• چی‌چیش رو می‌خوان درست کنن؟
– می‌خوان کاری کنن که دارو فقط به نیازمند برسه.
• مگه دوا باقلواست که مردم الکی بریزن توو حلقشون؟ هر کی نیاز داره می‌خره.
– نه خره! یعنی هر کی پول کم داره، بره بخره... اونی پول داره بره گرون گرون بخره!
• ببین خیلی بدم می‌آد که حرف رو اینقده می‌پیچونی... بگو می‌خوان گرونش کنن.
– خو اینم برا خودش حرفیه.
• از یه چیز این اسمال بقال خودمون خوشم می‌آد. وقتی چیزی رو گرون می‌کنه، می‌گه گرون شد! خلاص! حرف هم نباشه... شده تا حالا بگه برای حمایت از ننه صغرا، تخم‌مرغ رو گرون کردم؟

– نع والله!
• پس بگو می‌خوان دارو رو گرون کنن!
– آخه این جا نوشته اصلاح سیاست‌های ارزی... ارز هم یعنی دلار و این پول خارجی‌ها...
• خو به نظر من، به جای اصلاح سیاست‌های ارزی، بهتره سیاست‌های عرضی خودشون رو اصلاح کنن تا بلکم بشه کاری برای مردوم فقیر کرد. وگرنه این جور حرف زدن، فقط یه معنی داره: هی ریخت و پاش کردن، کفگیرشون خورده ته دیگ، حالا می‌خوان از حال من و توی بدبخت بخورن.
– ها، این که می‌گی سیاست‌های عرضی، یعنی از اون لحاظ...
• آی قربون اون چشای گردت بشم، دقیقا از همون لحاظ که چشات رو گرد کرده!







مصادره املاک گران، در صورت عدم پرداخت مالیات



بببن! اسمش محمد بن سلمانه
نه اره برقی! اون صدای قیژ قیژ مسخره
را هم از دهنت در نیاری، ها! ما به
پولشون نیاز داریم، می فهمی؟
پوووول..!

چقده غر می زنی..!
خیلی خب باشه!
فقط اسم کشورشون
چی بود؟

خبرگزاری فکاهی
ملانصرالدین
حیدر سهیلی اصفهانی



نامهٔ‌های جنجالی



درگذشتهٔ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضعِ اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و عَلت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران و محصولات بی‌ربط و ضعیفی را می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چالی چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر نوری المالکی، بخواهد برای مقتدی صدر نامه بنویسد، چه خواهد نوشت؟

والله مقتدی، اصلا نمی‌دونم نامه را چطوری شروع کنم. من! نوری المالکی، نخست وزیر مقتدر عراق، دارم برای پسر بچه‌ای نامه می‌نویسم که روزی از ترس من، در کوچه‌های نجف و بصره، از این خونه به اون خونه فرار می‌کرد و من سوار بر تانک دنبالش می‌کردم.

رسمه که نامه باید با سلام شروع بشه... جهنم و ضرر، سلام!

عجب روزگاری شده، نه!؟ همون بچه‌های قد و نیم قدی که روزی دنبالت می‌دویدن تا اذیتت کنن و برات دست می‌زدن، حالا شدن هواداران سینه چاک تو! ای خدا..! چه روزگاری شده؟

البته چیزی که عوض داره، گله نداره. روزگاری هم من وضع بهتری نداشتم، اما بعدش شدم نخست وزیر و حالا، همه آرزویم شده، مقابله با تو..!

راستش بد کار نمی‌کنی. از من که خداییش حرفه‌ای‌تری! وقتی پروندهٔ کار تو را با خودم مقایسه می‌کنم، در دلم می‌گم آفرین! هیچ کاری نمی‌کنی... فقط انتقاد می‌کنی و گیر دادی به فساد و خودت هم شدی نماد مبارزه با فساد در عراق! لابد اون پول‌هایی رو که داره شر و شر به دفترت می‌ریزه، از عرق جبینت در آوردی، اما ما دزدیم!

با همه هم داری می‌پری... از ایران گرفته تا عربستان و غیره و غیره! همه هم دارن نازت رو می‌کشن. اما من چی! یک احمق تمام عیار! ایران حتی جزو قازورات حسابم نمی‌کنه، اما همه می‌گن نوری المالکی، وابسته به ایران! مدتی وزیر امور خارجه‌ام را فرستادم دستمال کشی ریاض و کلی هم برای اون‌ها چاپلوسی کرد. بعدش بزرگترین اشتباه زندگیم رو کردم. اتحاد با قبیلهٔ دلیم، دشمن قسم خوردهٔ ایران... همه‌اش واسه این که محمد بن سلمان توجهی به من بکنه. امان از یک پاپاسی پول سیاه که از محمد سلمان به جیب من ریخته بشه، اما همون موقع، منو به سبب نوکری برای عربستان محکوم کردن.

اما تو چی؟ بچه ناقلا..!

عزیز دل همه‌ای! نه ایران می‌خواد دلت را بشکنه و نه عربستان... ناز کردهٔ همه‌ای...

در انتخابات اخیر، همین آخریه! خودم رو کشتم تا در دور رقابت بمونم. بعد تو ۷۳ کرسی به دست آوردی و دشمن درجهٔ یک تو کی بود؟ من! من کله گنده! حاضر بودی با شیطان متحد بشی، اما با من، نه! حاضر بودم همه چیزمو بدم، فقط تو حاضر بشی با من حرف بزنی... مقتدی! ببین

چقذه بدبخت شدم!

اگه با هم ائتلاف می‌کردیم و من می‌شدم نخست وزیر عراق، چی ازت کم می‌شد، نسناس! عوضش تو می‌شدی، رهبر، اون بالا رنگین و سنگین می‌نشستی و من هم همه‌اش با تو مشورت می‌کردم. اما تو رفتی با کی متحد شدی؟ با اون بارزانی نسناس! همونی که متحد من بود و بعد اولین کاری که کرد، خیانت به من بود. اون بچهٔ چاقالوی پرحرف را کردن توو پاچه‌ام تا بشه وزیر امور خارجه... هشیار زیباری را می‌گم.

بعد اون، وزارت امور خارجهٔ مملکت رو کرده بود، آبدارخونهٔ مسعود بارزانی! رابطه‌مون با ایران گل و بلبل بود، اما هشیار ضد ایران حرف می‌زد. هواپیمای ایران رو می‌نشوندن در اربیل و بعد هشیار با روزنامهٔ الحیات سعودی‌ها مصاحبه می‌کرد و می‌گفت که جلوی کمک‌های غیر قانونی ایران رو به بشار اسد گرفتیم.

مسعود رفته بود با قبیلهٔ دلیم، بزرگترین قبیلهٔ سنی عرب متحد شده بود، من رو هم مجبور کردن باهاشون ببندم و بعد سیل اسلحه‌های جدید رو به حلق این قبیله ریختم که دوران جنگ عراق و ایران، ستون فقرات حکومت صدام را تشکیل می‌داد. این طوری شدم یهودای خائن! بعدش هم دلیم شد ستون فقرات داعش و با اسلحهٔ اهدایی من بدبخت، حمله کرد به سرتاسر عراق و اگه ایران نبود به بغداد هم حمله می‌کرد.

همون موقع، من رو انداختن بیرون و اون تپل بی‌مصرف حیدر العبادی رو گذاشتن جای من! مگه من چی کار کرده بودم؟ همتون از من بدتون می‌آد! همتون!

حتی وقتی در جلسهٔ خصوصی داشتم درد دل می‌کردم و به همتون فوش می‌دادم، صدام رو ضبط کردین. با دو رفیقام نشسته بودم و درددل می‌کردم. به خدا اگه با چاه درد دل می‌کردم، فرداش، صدام ازتوو سوراخ آتشفشان وزو می‌زد بیرون..!

تو خیلی عاقلی! یا خودت... یا رفیقات... چه می‌دونم؟ به خودت که نمی‌آد اینقذه عاقل باشی...

عین خود من رفتی با بارزانی‌ها و سنی‌ها ائتلاف کردی... باریکلا! اما اشتباه منو نکردی... تا دیدی هوا پسه، زده به تیپ همه و گفتی استعفای دست جمعی! کاری که اگه حضرت عزرائیل، در ازای جونم از من می‌خواست بکنم، عمرا می‌کردم.

حالا، هم کردها خیال می‌کنن که متحد اون‌هایی و هم سنی‌ها... اما فقط من می‌دونم که تو همه را گذاشتی سر کار. همه کاری کردی تا دوباره برگردی به اعتراضات خیابانی..!

خاک بر سر من که خیال می‌کردم خیلی سیاستمدارم. عرصه که خالی شد، مثل بز پریدم وسط که می‌خوام خلاء ناشی از صدری‌ها را پر کنم. من چه می‌دونستم که تله است؟

حالا هم داری از من، یک احمق تمام عیار می‌سازی. همه دوست دارن از من دور بشن و به تو نزدیک بشن. حتی اون‌هایی که جلوی من، تو را مسخره می‌کردن، حالا دارن برای تو دم تکون می‌دن.

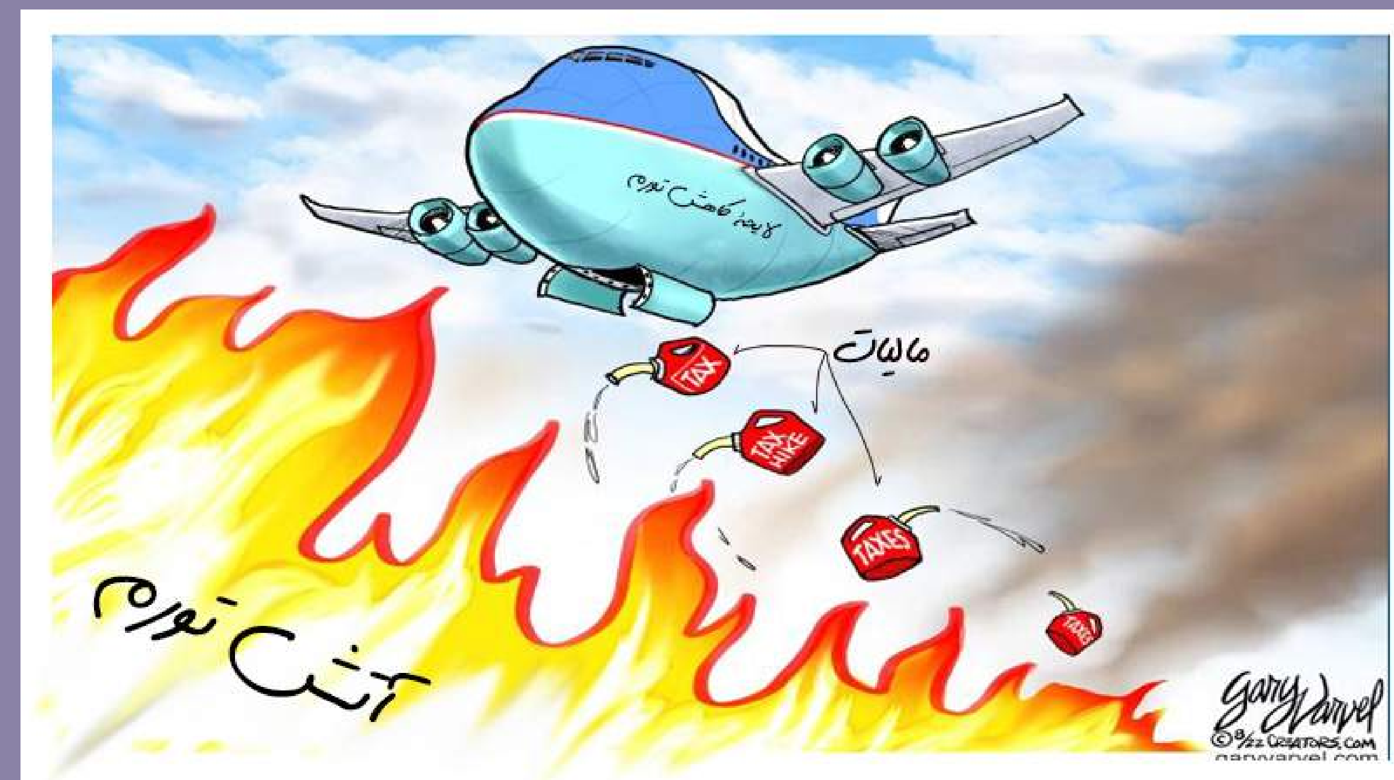
فکر می‌کنم دارم به آخر دوران سیاسی خودم نزدیک می‌شم. کافی بود کمی از سیاست دور بشم تا دوباره وقتش بشه. به این می‌گن از هول حلیم، افتادن توو دیگ..!

خدا ازت نگذره، مقتدی!

بدجوری انتقام گرفتی..!

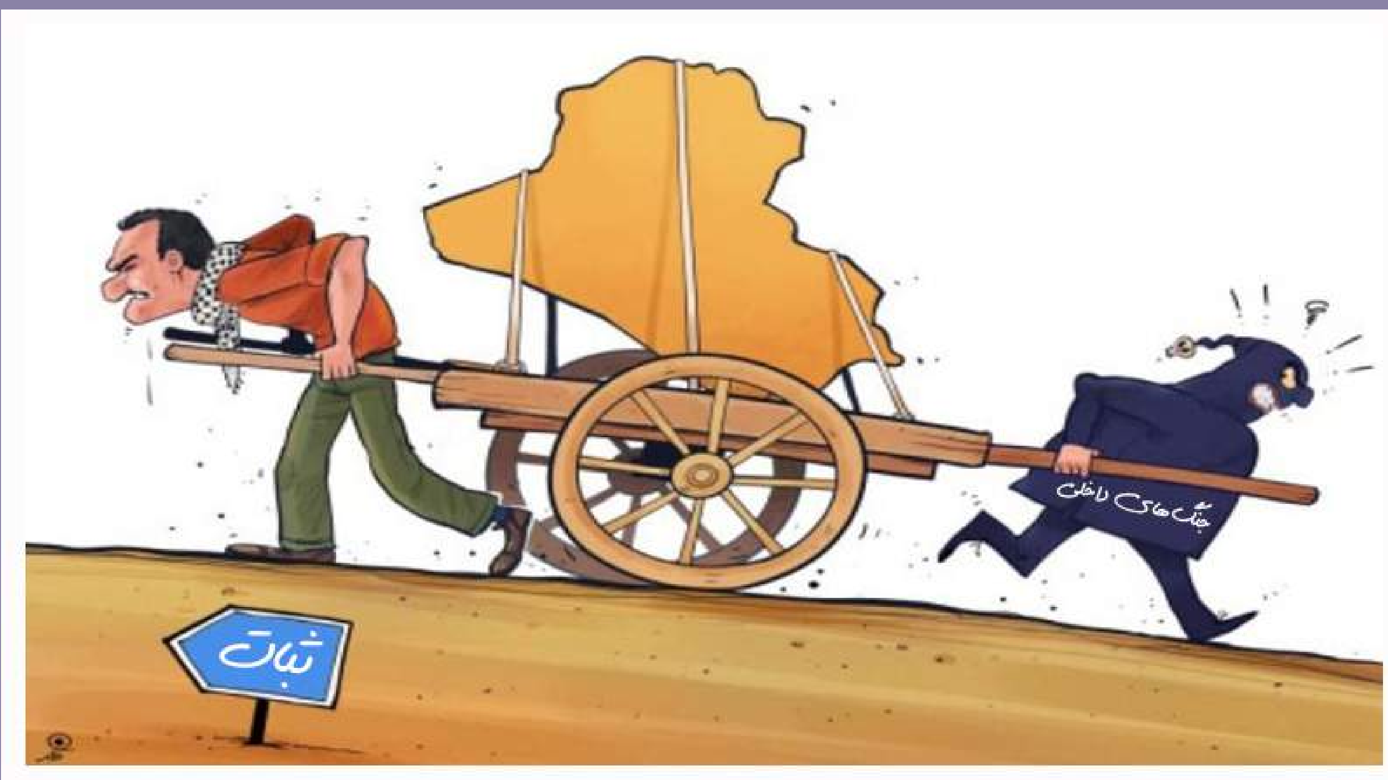
نوری بی‌چاره!





کارتون های خارجی





کارتون های خارجی





نخست وزیر اسرائیل: رفتیم اورشلیم واسه همین!

یائیر لاپید اعلام کرد: حالا فهمیدن چرا رفتیم اورشلیم که این‌ها بشش می‌گن بیت المقدس؟ واسه این بود که می‌خوان تل اویو را با خاک یکسان کنند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، لاپید که وسط کار بغضش گرفت، بعد از این که بغضش رفت، خرتی دماغش را کشید و گفت: «از دوران جمال عبدالناصر تا سید حسن نصرالله، همه می‌خوان تل اویو را با خاک یکسان کنن. آخه چرا؟» او دوباره الکی گریه‌اش گرفت و باز دماغش را کشید و گفت: «واسه خاطر همینه که اومدیم اورشلیم، یعنی بیت‌المقدس... وگرنه به خاک ننه‌ام نباشه، جهنم و ضرر به خاک بابام، ما به اورشلیم اصلا کاری نداشتیم. می‌خواستیم بدیمش به فلسطینی‌ها که دیدیم این‌ها هی می‌گن ما می‌خوایم تل‌اویو را با خاک یکسان کنیم. خب چی‌کار کنیم؟ ما هم زن و بچه داریم. ترسیدیم اومدیم اورشلیم را کردیم پایتخت اسرائیل!»

تایوان: ترا به خدا خودشو کنترل کن!

وزارت امور خارجهٔ تایوان با صدور بیانیه ای از چین خواست: «ترا به خدا خودشو کنترل کن!»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، سخنگوی وزارت امور خارجهٔ تایوان در مصاحبهٔ مطبوعاتی رسمی‌اش گفت: «داداش چرا همش قاطی می‌کنی؟ یه پیرزن رو دعوت کردیم این جا، بعدش هم گفت خدافز رفت. واسه ما مانور راه می‌ندازی و گیر می‌دی. حالا مگه چی شده. ما یکی دعوت کردیم، تو برو سی تا دعوت کن! چیزی که زیاده، پیرزن!»

خبرنگار ما از این یارو سخنگوه پرسید: «خودش می دونه شوما بهش می‌گین پیرزن..؟»

سخنگوه جواب داد: «مگه توی ناجنس بری قار قار خبردار بهش بگی! اصن کلکم اجمعین شما، خودتونو با ما چی کار دارین؟»





زنگ خطر کاخ سفید، ربطی به ائتلاف ایران و روسیه و چین ندارد

سخنگوی کاخ سفید اعلام کرد: برخلاف ادعای روزنامهٔ نیویورک‌تایمز که ائتلاف ایران، روسیه و چین زنگ خطری برای کاخ سفید است، هیچ همچو چیزی نیست.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، سخنگوی کاخ سفید در این باره افزود: «بعله! خودمون می‌دونیم تا حالا چهار بار زنگ خطر کاخ سفید به صدا در اومده و پلیس هم اومد دم در گفت: همسایه‌ها شکایت کردن. اما علتش مال اینه که بایدن نصم شبیه می‌ره خلا، دکمهٔ زنگ کاخ سفید رو می‌زنه. اصن کلن قاطیه! خودم تا حالا سه بار انگشتش رو گرفتم گذاشتم رو دکمهٔ چراغ لامپ خلا، گفتم داداش، چراغ اینه، اون گندهه، زنگ کاخ سفیده... مگه می‌فهمه؟ اون شبی خودم سه متر از جا پریدم. برررررر صدای زنگ بلند شد، خیال کردم، جنگ جهانی سوم شده. روتون به دیفال، کلی لباس زیر و شورت و سوتین و مخلفات را ریختم تو چمدون که از در پشتیه در برم، دیدم خود ناکسش واستاده عر می‌زنه که چراغ روشن نمی‌شه، فقط صدا می‌ده... مکافات داریم می‌کشیم، از دستش!»

قبلش تماس گرفتیم به خدا

نشریهٔ پولیتیکو گزارش داد که قبل از سفر نانسی پلوسی به تایوان، وزارت دفاع و خارجه و بهداشت و حتی شهرداری واشنگتن با وزارت امورخارجهٔ چین تماس گرفتند تا ملتفت بشن، الکی قاطی نکنن، اما هر چی زنگ زدن جواب ندادن.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این نشریه به نقل از سخنگوی پنتاگون اعلام کرد: «موقع مرغابی خورون بین نیکسون و مائو خدابیامرز، مائو یه شماره تلفن رو کاغذ نوشت داد دست نیکسون که داداش، کار داشتی این هم شماره‌ام. از اون موقع تا حالا خداوکیلی، همین شماره رو داریم. هی تماس گرفتیم که این زنیکه می‌خواد دم انتخاباتیه بره تایوان یخته قر بده، رای جمع کنه، یهوکی سوءتفاوت نشه، هیچکی ور نمی‌داره. آخرش یه پیرزن ورداشته، چینگ چانگ چونگ جواب می‌ده. ورداشتیم یه چینی که اومده مهاجرت آمریکا، فرستادیم با این پیرزنه حرف بزنه، خدا وکیلی خوب باهاش حرف زد، اما خودش انگلیسی بلد نبود. بقیهٔ چینی‌های مقیم آمریکا هم فقط چشاشون لوچه، اما چینی بلد نیستن. مکافاتی کشیدیم، آخرش نشد که نشد و کار به لات بازی و دعوا کشید. این کل ماجرا، خدا پیغمبری همه‌اش همین بود.»





۱۵ مرداد ۱۴۰۱ جدیدترین

خبرگزاری فکاهی مُلانصرالدین

MollaNasroddin Satire News Agency

واقعیت خنده‌دار است!

خبرهای سیاسی | خبرهای اقتصادی- اجتماعی | مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین | دیدگاه

من مسئول حفاظت از مقبره کوروش هستم.

من شرمم خواهیم و شاهد گری به‌گوران داشته‌باشیم؟!

محافظ کوروش

دیگه نمی‌شه مثل گذشته!

دست دادن با توهم

خبرهای سیاسی

عفو یا طبق!

طالبان: همیشته کردن مردم افغانستان

دست دادن با توهم

اسرائیل: سوزه دزدی، حرام است!

دیگه نمی‌شه مثل گذشته!

total views, 11 views today 120

شمارهٔ آخر مجله | برای مطالعهٔ آن لاین روی مجله کلیک کنید

آرشیو مجله: شماره‌های پیش

مجله فکاهی ملانصرالدین-۴۴

total views, 18 views today 18

دیدگاه

دو کلوم حرف جیز

سر و ته مقاله | دو کلوم حرف جیز

هر ماه با دکتر الاغ خرنژاد، کارشناس غیره و ذلک

هر ماه با الاغ خرنژاد | نگاهی به رویدادهای ماه

سر و ته مقاله

total views, 10 views today 575

http://mollanasroddin-magazine.ir

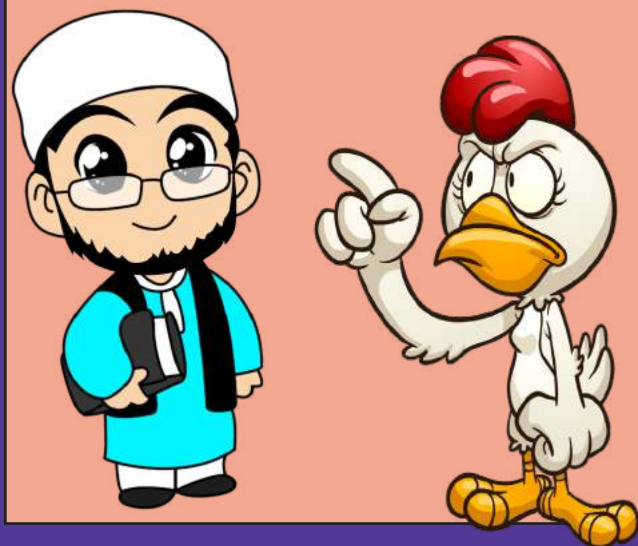
http://msn-agency.ir



خوشگل الحکایات

گفته‌اند در ازمنهٔ قدیم، روزگاری بهای ماکیان، به هر دو روز بهره‌ای گران می‌شدی و چنان شد که ماکیان توانستی آدمی را بخرند، لیک آدمی را توان خرید ماکیان نبود. در آن احوال، شحنهٔ شهر را در نظر افتاد تا بی‌هوده صلا دهند و بر طبل‌ها بکوبند که بهای ماکیان ارزان شد. آن گونه که ظریفی به طنازی سرود:

گفته است آن یار پر غوغای من
گشت ارزان هم بهای ماکیان
سینه‌اش را نِه میان پلویی
ران او را جمله بَر اندر دهان
شحنه را آواز او آمد به گوش
گفت زین ابله ز کف رفته عنان
ریشخندی می‌کند بر ریش ما
یا که صبر ما کند بس امتحان
آن ظریف شوخ خندید و بگفت:
شحنه هستی، احترام تو چنان
لیک گر شحنه فریب خلق کرد
ابلهی را خود سزد، این را بدان
من همینک می‌روم بازار شهر
تا بپرسم قیمت پرّندگان
گر در آن بازار ارزان بود مرغ
راستگویی و من از جمع بدان
شحنه خندید و سبیلش تاب داد
گفت: گفتم ابلهی چون اشتران
گر بگویم مرغ ارزان می‌شود
حکم حاکم خوانده‌ام بر ماکیان
مرغ گر بر حکم گردن نی‌نهد
گردنش را می‌زنم چون شحنگان
خود بدانم مرغ ارزان نشده
زین جهت گردن زنمشان بی‌امان





MollaNasroddin Satire Magazine 45

